

تجدد آمرانه

جامعه و دولت در عصر رضاشاه

گردآوری و تألیف:

تورج اتابکی

ترجمه مهدی حقیقت‌خواه

با بازبینی نهایی مؤلف



اتابکی، تورج

نجدد امراتہ جامعہ و دولت در عصر رضاشاہ / گردآوری و تألیف تورج اتابکی،
اریک یان زورشر / ترجمہ مہدی حقیقت خواہ۔ تہران: قندوس، ۱۳۸۵.

ISBN 964-311-617-4

۲۸۶ ص.

فہرست نویسی بر اساس اطلاعات فیہد.

ص:خ. بہ انگلیسی: Touraj Atabaki, Erik J. Zürcher. *Men of order: authoritarian modernization under Atabaki and Reza Shah.*

کتابنامہ.

نمایہ

۱. ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۰۲ - ۱۳۲۰. ۲. نجدد. ۳. رضا پهلوی، شاه ایران؛
۱۲۵۷ - ۱۳۳۳. ۴. آنتورک، کمال، ۱۸۸۱ - ۱۹۳۸ م. الفہد زورشر، اریک یان؛
Zürcher, Erik Jan ب. حقیقت خواہ، مہدی، ۱۳۲۶ - ، مترجم. ج. عنوان.
د. عنوان: جامعہ و دولت در عصر رضاشاہ.

۳ت/۲لف / DSR 1788 ۹۵۵/۰۸۱۲

۱۳۸۲

۳۰۰۸۰-۸۲م

کتابخانہ ملی ایران

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Men of Order

Authoritarian Modernization under

Atatürk and Reza Shah

Touraj Atabaki

Erik Jan Zürcher

© Touraj Atabaki and Erik J. Zürcher, 2004

© حق نشر فارسی این کتاب و مؤلف آن

به انتشارات ققنوس واگذار کرده است.

تمام حقوق محفوظ است.



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارمیری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۶۶۴۰۸۶۴۰

۳۳۳

تجدید آفرانه

جامعه و دولت در عصر رضاشاه

گردآوری و تألیف: تورج اتابکی

ترجمه مهدی حقیقت‌خواه

چاپ هشتم

۶۶۰ نسخه

۱۴۰۰

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شاپک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۱-۶۱۷-۰

ISBN: 978-964-311-617-0

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۵۵۰۰۰ تومان

فهرست

۷	پیشگفتار
۲۳	۱. جامعه و دولت در دوره رضاشاه
۶۵	۲. خلافت، روحانیت و جمهوریت در ترکیه و ایران
۹۳	۳. ایران نو و زوال سیاست‌های حزبی در دوره رضاشاه
۱۲۷	۴. ارتش، جامعه مدنی و دولت در ایران ۱۳۰۵-۱۳۰۶
۱۸۳	۵. مقررات لباس پوشیدن برای مردان در ترکیه و ایران
۲۲۳	۶. اصلاح زبان در ترکیه و ایران
۲۵۳	۷. رفع ابهام: سیاست خارجی و ثوق‌الدوله در ۱۲۹۷-۹۸
۲۸۳	نمایه

پیشگفتار

تورج اتابکی و اریک یان زورکر

بیش از دوست سال است که الگوی مدرنیت اروپایی در جامعه‌های غیراروپایی همچون ترکیه و ایران تنها الگوی پذیرش مدرن‌سازی تلقی شده است. هر چند از آغاز قرن بیستم به بعد، ژاپن نمونه‌الهام‌بخشی بوده است از این‌که یک کشور غیرغربی چگونه می‌تواند «به پای غرب برسد» و حتی از آن پیشی گیرد، تأثیر آن به عنوان یک الگو به راحتی محدود مانده است. مطابق الگوی فرانسه پس از عصر ناپلئون، لازمه مدرن شدن وجود دولت مقتدر متمرکز و صنعتی شدن جامعه بود. اما اکثریت کسانی که می‌کوشیدند نظیر فرایند اروپایی مدرن‌سازی را در جامعه‌های خودشان پیاده کنند تنها تصور سهمی از مدرن‌سازی و مسیر طی شده در اروپا برای پی‌ریزی آن داشتند. اکثر محافل روشنفکری در ایران و عثمانی، در داخل نظام حاکم یا خارج از آن، نه درک فراگیری از مدرنیت اروپایی داشتند و نه وسیله‌ای که امکان تحقق آن تغییر و تحولات باشد را برای آن‌ها فراهم آورد که جوامع سنتی، روستایی و کشاورزی اروپا را به جوامع شهری، عرفی و صنعتی متحول ساخت.

عصر مدرنیت^۱ در اروپا سرآغاز دوره نوینی بود که در آن فرد واحد

1. modernity

اساسی ساختارهای جامعه مدرن محسوب می‌شد، به جای گروه یا جماعت که واحد اساسی جامعه فلاحتی یا دهقانی بود. طبیعی است که فردگرایی که در بر دارنده آزادی و خودمختاری فرد بود مرزبندی تازه‌ای به وجود آورد که شامل ارتباط تازه فرد و حکومت بود. بر اساس این ارتباط تازه، فرد در جامعه مدرن، دست‌کم بنا بر قاعده، دیگر رعیت یا عامل شاه یا کشیش سلطان یا شیخ خاصی یا اقتدار الهی یا آمرانه نبود. بلکه فرد بر مبنای قواعد عقلانی و غیرشخصی‌ای عمل می‌کرد که به صورت قوانین عرضه می‌شد. اعطای حقوق سیاسی و قضایی جدید، از جمله حق نمایندگی، در واقع نتیجه این ارتباط تازه بود. پیدایش طبقه متوسط بازرگان و صنعتگر شهری پیوند جدایی‌ناپذیری با این فردگرایی داشت.

در جامعه اروپایی فرایند مدرن‌سازی با رشد و گسترش تدریجی خرد نقاد، که ملازم تحقق تدریجی خودمختاری فردی بود، و پیدایش جامعه مدنی همراه بود، اما در ترکیه عثمانی و ایران وضع برعکس بود. در آنجا، مدرن‌سازی مورد استقبال روشنفکرانی قرار گرفت که از دیوانسالاران و افسران ارتش تشکیل می‌شدند و منافع خود را با منافع حکومت یکسان تلقی می‌کردند. بورژوازی تجاری و صنعتی نوظهور، که اکثریت قاطع آن را اعضای اقلیت‌های غیرمسلمان و برخوردار از حمایت خارجی تشکیل می‌دادند، به طرز فزاینده‌ای بیگانه و در نتیجه تهدیدی برای بقای حکومت تلقی می‌شد. در نتیجه، حقوق فرد و رابطه او با حکومت از نگاه تجددخواهان خاورمیانه از اهمیت جزئی و نه محوری برخوردار بود، و به نظر می‌رسید خرد نقاد و خودمختاری فردی اهمیت چندانی ندارند. دلیل اصلی این تفاوت در این واقعیت نهفته بود که رشد جامعه‌های مدرن اروپایی با عصر استعمار و امپریالیسم اروپایی و درگیری با شرق همزمان بود و از آن بهره‌مند می‌شد. اما مدرن‌سازی در خاورمیانه نوعی واکنش دفاعی بود.

از پی جنگ شش ساله روسیه و ترکیه (۱۷۶۸-۷۴) و شکست عثمانی‌ها

از امپراتوری تزاری، عثمانی‌ها معاهده کوچوک کاپارچا را امضا کردند که افزون بر واگذاری اراضی، دستاویزی برای مداخله آینده روسیه در امور داخلی امپراتوری عثمانی فراهم آورد. تلاش دیگری از جانب عثمانی‌ها برای تغییر سرنوشت خود در جنگ دیگری در ۱۷۸۷-۹۲ به فاجعه انجامید و فتح مصر از سوی نیروی اعزامی ژنرال بناپارت در سال ۱۷۹۸ سرانجام دیگری برای این امپراتوری بود. نظیر آن، دو معاهده پی در پی گلستان (۱۸۱۳) و ترکمن‌چای (۱۸۲۸) بود که از پی شکست ایران در جنگی درازمدت با روسیه به این کشور تحمیل و منافع روسیه تزاری به جزیئی پایدار در هر تحول اجتماعی و نیز در تجدید سازمان سیاسی ایران تبدیل شد. در واقع، در واکنش به این معاهده‌های تحقیرآمیز بود که فراخوان برای تغییر و اصلاح نخست در ترکیه عثمانی و ایران شنیده شد. این واقعیت که یک افسر عثمانی آلبانیایی‌تبار به نام محمدعلی پاشا متوجه شد پس از شکست فرانسوی‌ها قدرت را در مصر به دست گیرد و از پی آن منابع کشور را با چنان موفقیتی به انحصار درآورد که بتواند نخستین ارتش مدرن خاورمیانه را به وجود آورد و بیش‌تر سرزمین‌های عربی را تسخیر کند، نمونه‌ای به دست داد از آنچه با کاربست الگوهای اروپایی می‌شد کسب کرد.

هر چند انگیزه اصلی برای اصلاحات بی‌تردید تعاقب به ایجاد ارتشی کارآمد به سبک اروپایی بود، فرایند مدرن‌سازی به زودی از امور نظامی صرف بسیار فراتر رفت. بازسازی ارتش به همراه خود نیاز به یک قدرت انحصاری کارآمد و متمرکز توسعه مهارت‌های جدید، بهره‌برداری مؤثرتر از منابع مازاد، سرشماری جمعیت و ثبت زمین‌ها را پدید آورد. در نیمه قرن نوزدهم به ساختارهای حقوقی و سیاسی تشکیل‌دهنده زیربنای قدرت نظامی و اقتصادی دولت‌های اروپایی توجه ویژه‌ای مبذول می‌شد. در هر دو

کشور گروه‌هایی از افراد روشن‌بین بودند که - با الهام از ترکیب به هم پیچیده‌ای از برابری خواهی اجتماعی، آزادی خواهی و ملی‌گرایی ژماتیک - می‌کوشیدند به منظور مقاومت در برابر فشار استعماری و امپریالیستی از خارج، و همین‌طور نیروهای مرکزگرایز در داخل کشورهای چندقومیتی خود، قواعد و قوانین اروپایی را وارد و اجرا کنند. چنان‌که نیردی به درستی خاطر نشان می‌کند، از نظر آن‌ها ملی‌گرایی ژماتیک که کل کشور را در بر می‌گرفت، نیروی محرک برای کنش سیاسی را فراهم می‌آورد. هویت فرهنگی یا دعاوی‌اش در مورد آنچه باید باشد، نیاز به نتایج سیاسی داشت: حکومتی فراگیر؛ تنها بستری که در آن [مردم] می‌توانستند رشد یابند، تنها نیرویی که می‌توانست از آن‌ها حمایت کند و تنها امکان واقعی برای یکپارچه کردن افراد در ملتی واحد.^(۱)

تلاش‌های دیرپای این گروه از روشنفکران برای بسیاری از وقایعنامه‌هایی که در خصوص تاریخ این دو کشور نوشته شده به خوبی ثبت شده است. اما باید توجه داشت که آنچه به راستی در میان این روشنفکران، چه در داخل و چه در خارج از نظام حکومتی، مشترک بود جستجو برای یافتن راه چاره نسبتاً سریع برای حل مشکلات فزاینده کشور هایشان بود. در بحث‌هایشان نوعی حس اضطراب وجود داشت و آنچه مهم بود، به قول مکرراً نقل‌شده ترک‌های جوان، این بود که «چگونه می‌تواند کشور را نجات داد؟» و نه هر رؤیای آرمانی برای جامعه. روشنفکران تجددخواه، از دهه ۱۸۶۰ به بعد، در مجموع خواستار تأسیس پارلمان و حکومت مبتنی بر قانون اساسی در کشورهای خود بودند، اما گزاف نیست اگر گفته شود که در نظر آن‌ها قانون اساسی و پارلمان، به جای آن‌که هدف باشد، وسیله‌ای برای کمک به پیشبرد فرایند مدرن‌سازی از راه تبدیل رعایا به شهروندان صاحب حق بود. این امر به توضیح این موضوع کمک می‌کند که چرا اکثر روشنفکران، به هنگام انتخاب بین حکومت مقتدر و اصلاحات سریع از یک سو، و آزادی‌های

سیاسی گسترده‌تر از سوی دیگر، که می‌توانست به حال مخالفان اصلاحات نیز سودمند باشد، به حمایت از گزینه نخست گرایش نشان دادند، چنان‌که در امپراتوری عثمانی پس از ۱۹۱۳ و در ترکیه و ایران از ۱۹۲۵ به بعد مشهود بود.

این واقعیت که تجددخواهان روشنفکران آگاهی را که از قدرت دستگاه حکومتی برای پیشبرد اصلاحات برخوردار بودند تنها موتور ممکن تغییر می‌دانستند بدین معنا بود که بسیاری از آنها آماده بودند که سرانجام این دیدگاه را بپذیرند که تنها نهادهای حکومتی هماهنگ با یک رهبر مقتدر و پرانگیزاننده قادرند برای مدرن‌سازی جامعه به تغییر و اصلاح فراگیر مورد نیاز دست بزنند. هر چند برخی تلاش‌های ناموفق در جهت آغاز تغییر و اصلاح از پایین وجود داشت، اکثریت روشنفکران، چه در ترکیه عثمانی و چه در ایران - حتی آن‌هایی که به عنوان منتقدان صریح حکومت معروف بودند - متقاعد شده بودند که در جهانی که بین قدرت‌های استعماری تقسیم شده، و هر کدام در پی توسعه قلمرو خود هستند، هر تلاشی برای دست زدن به تغییر و اصلاح از پایین به سست شدن یکپارچگی و استقلال کشور می‌انجامد.

بسیار شایان توجه است که آن عده روشنفکران (که تعدادشان زیاد و رو به افزایش بود) که به عنوان دانشجو، پناهنده یا فعال سیاسی - یا، رایج‌تر از همه، به صورت ترکیبی از این‌ها - عملاً به اروپا رفتند، به ایدئولوژی‌های اقتدارطلب راست‌گرایان احساس شیفنگی می‌کردند. این چند دلیل داشت. اولاً، این واقعیت که پوزیتیویست‌های برجسته نظر مساعدی نسبت به اسلام به عنوان دینی داشتند که گمان می‌رفت بسیار کم‌تر از مسیحیت با «عقل» و «علم» مغایرت دارد، برای روشنفکران مسلمان البته از جذابیت برخوردار بود. ثانیاً، تأکیدی که پوزیتیویست‌ها بر پیشرفت منظم در یک جامعه پر از محدودیت داشتند، که در آن هر صنفی جایگاه خاصی داشت، با دیدگاه‌های سنتی خاورمیانه‌ای در باره سازمان اجتماعی بیش‌تر همخوانی داشت. ثالثاً،

رؤیای پوزیتیویستی جامعه‌ای که اشرافیت فکری، «افراد منورالفکره، آن را رهبری کنند، طبعاً خوشایند کسانی بود که هم مستخدم دولت بودند (و تقریباً همه روشنفکران عثمانی و ایرانی از راه خدمت به دولت زندگی خود را می‌گذراندند) و هم جزو روشنفکران.

در پایان قرن نوزدهم، زمانی که روشنفکران عثمانی و ایرانی (و اعضای جوان نخبگان مسلمان روسیه) به سالن‌ها و کافه‌های پاریس زیاد رفت و آمد می‌کردند، پوزیتیویسم، هر چند در اصل نوعی ایدئولوژی ایدئالیستی بود، با ماتریالیسم زیست‌شناسانه بوختری درآمیخته بود تا یک دستگاه فکری ایجاد کند که در بهترین حالت می‌توان آن را «علم‌گرایی» نامید. اعتقاد بر آن بود که «تنها به پیشرفت از راه علم (شاهدش این حکم بعدهای آنتورک بود که «تنها راهنمای معنوی راستین علم است.») داروینیسیم و همچنین داروینیسیم اجتماعی بخش عمده این دستگاه فکری را تشکیل می‌دادند.

هر چند اندیشه روشنفکران خاورمیانه‌ای اواخر قرن نوزدهم، بجز چند استثنا (نظیر جامعه‌شناس عثمانی محمدضیاء گون‌آلپ^۱)، بیش‌تر انتقادی بود تا روشمند و آنان بخش‌هایی را از بسیاری اندیشمندان متفاوت اروپایی (از جمله کانت، اسپنسر، داروین، بوختر، تونیس، ژنان و دورکیم) برمی‌گزیدند، اندیشمندی که نقش بلوری داشت گوستاو لوبون، پدر روان‌شناسی توده، بود. لوبون، که هم‌پایه‌گذاران اقدام فرانسوی^۲ و هم بنیو موسولینی او را منبع الهام خود می‌دانستند، در میان افسران جوان‌تر ارتش، نه تنها در فرانسه، بلکه در کشورهای بالکان و خاورمیانه، بسیار محبوبیت داشت. آثارش به عربی و ترکی ترجمه شد و به وسعت انتشار یافت. آنچه روشنفکران خاورمیانه را به خود جلب می‌کرد نه تنها پوزیتیویسم و

1. Gökalp

2. Action Française: حزب افراطی سلطنت‌طلبان در فرانسه که از ۱۹۱۹ فعالیت خود را آغاز

علم‌گرایی عامه‌فهم لوبون، بلکه همچنین گرایش اقتدارطلبانه او بود. بی‌اعتمادی عمیق به «خلق» (fouls)، به «توده‌ها»، به بخشی از تفکر اصلاح‌طلبان عثمانی و ایرانی تبدیل شد، و مقاومتی که با آن مواجه شدند، مثلاً در ضدانقلاب ۱۹۰۹ در استانبول، شورش ضدجمهوری خواهی در ۱۹۲۲ در تهران، قیام کردها در ۱۹۲۵، یا «حادثة مینین» در ۱۹۳۰ در جهت تقویت بدگمانی آن‌ها بود.

کاربست مجدد آمرانه در ترکیه و ایران پس از جنگ جهانی اول از ناکامی تلاش‌های اولیه برای ترویج مدرن‌سازی در دو کشور همسایه چه از پایین و چه از بالا، ناشی می‌شد. هر چه بود، تلاش‌های اصلاح‌طلبان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم این کشورها را از جدایی‌طلبی، انقلابیت‌ها یا از اشغال قدرت‌های اروپایی ایمن نساخته بود. پسرفتی که پیش مشروطه ایران (۱۹۰۵-۱۱) در سال‌های پیش از آغاز جنگ جهانی اول متحمل شده بود، فروپاشی سیاسی و اشغال بخشی از ایران در طول این جنگ؛ از دست رفتن نکان‌دهنده ایالت‌های اروپایی امپراتوری عثمانی در جنگ بالکان و از پی آن شکست آن کشور در جنگ؛ خطر فروپاشی قریب‌الوقوع پس از جنگ؛ همه این‌ها برای طبقه متوسط و روشنفکران در این کشورها گزینه دیگری باقی نمی‌گذاشت جز جستجوی یک مرد مقتدر، کسی که، به عنوان کارگزار ملت، یک حکومت متمرکز مقتدر (هر چند نه لزوماً استبدادی) بنا نهد که قادر باشد مشکلات فزاینده عقب‌ماندگی کشور را حل کند و در عین حال از یکپارچگی و استقلال آن محافظت نماید.

در حالی که برابری خواهی اجتماعی، آزادی خواهی، و ملی‌گرایی ژمانیک الهام‌بخش نسل‌های اولیه روشنفکران در تلاش‌هایشان برای انجام تغییر و اصلاح در سرتاسر کشور بود، برای روشنفکران پس از جنگ جهانی اول - که پیش‌تر ابده دولت متمرکز مدرن ذهنشان را مشغول می‌کرد - اقتدارگرایی سیاسی و ملی‌گرایی زبانی و فرهنگی به نیروی ضروری و کارساز در تحقق آرزوهایشان تبدیل شد.